

جنبش من ، جنبش سرخ !

۲۶ تیر ، نماد گذار حاکمیت از یک نقطه عطف و ورود آن به یک فاز بی بازگشت بود . با ۲۶ تیر آخرین قطرات امید جناح خامنه ای - احمدی نژاد به امکان کنترل و سازش با جناح رفسنجانی - موسوی ، خشکیده می شود . تا آنجا که به رهبری سیاسی "جنبش سبز" بر می گردد ، از این به بعد دو راه بیشتر در مقابل جناح مغلوب موجود نیست . یا تسلیم کامل و یا تصفیه خونین در مقطع گذار از ساختار . پایه های اجتماعی این جنبش اما ، راه دیگری را خواهند رفت . دیالکتیک مبارزه در خیابان ایجاب می کند که پایه های اجتماعی "جنبش سبز" آرام آرام رهبری خود را پس پشت گذاشته و به مرز سرخ عبور از نظام نزدیک گردد . در این راستا یکی از مهمترین و حیاتی ترین مسائل "جنبش سرنگونی" ، نوع تنظیم رابطه آن با جنبش مذکور می باشد . کوچکترین اشتباهی در این رابطه ، یا ما را به منتهی الیه چپ سکتاریستی پرتاب کرده و به تقابل با "جنبش سبز" می کشاند و یا در نقطه مقابل آن به منتهی الیه راست هدایت کرده و به دنباله روی از جنبش مذکور وادار خواهد کرد .

برای تنظیم درست با "جنبش سبز" ، ابتدا به ساکن باید حیطه های این تنظیم را مشخص کرد . این تنظیم در دو حیطه تماما متفاوت با یکدیگر صورت می پذیرد . اول "خیابان" و دوم "سیاست" . قانونمندیهای حاکم بر این دو حیطه از یک جنس نیستند . بنابراین برخورد با این دو حیطه نیز یکسان نمی تواند باشد . در شرایطی که در حیطه سیاست نیروهای سیاسی شرکت کننده در "جنبش سبز" هیچ ربطی به عناصر متشکله "جنبش سرخ" ندارند و از دو تبار متفاوتند ، اما در نقطه مقابل در حیطه خیابان و تا آنجا که به پایه های اجتماعی "جنبش سبز" برمی گردد ، همگی آنها بی برو برگرد نیروهای بالقوه ما هستند . به یک دلیل ساده که ظرفیت و کشش "جنبش سبز" ، مرزهای نظام موجود است . چرا که این جنبش در چارچوب ساختاری حرکت می کند که رفرم ناپذیر است . چرا که هرگونه رفرمی در این ساختار ، بلاواسطه راه به انقلاب خواهد برد . چرا که حاکمیت اساسا ظرفیت عقب نشینی و تحمل شکاف در بالا را دیگر ندارد . چرا که ورود "عناصر اجتماعی" به صحنه ، کل معادلات صحنه سیاسی ایران را برهم زده است .

مطالبات این "عناصر اجتماعی" مطلقا مطالباتی نیستند که در چارچوب ساختار موجود پاسخ بگیرند . در حالیکه "جنبش سبز" به لحاظ سیاسی تنها می تواند در کادر همین نظام موجود حرکت کند و لاغیر ! این عمده ترین تناقض بالا و پایین در "جنبش سبز" است که حرکت آنرا بسمت ساختارشکنی اجتناب ناپذیر می سازد . با گذار از این نقطه ، جنبش مذکور دیگر سبز نمیتواند بماند ، سرخ خواهد شد . این تمام مطلب است . قانونمندی مبارزه در خیابان ، روند آتی "جنبش سبز" را رقم خواهد زد . به همین دلیل تا آنجا که به نیروهای انقلاب دمکراتیک مردم ایران برمی گردد ، برترین رسالت و حیاتی ترین دستور روز ، تلاش مستمر و بهر قیمت در راستای استمرار قیام حتی در ابعاد میکرو و حضور مداوم در صحنه می باشد .

به این اعتبار مبارزه "جنبش سرخ" ، نه درتقابل با "جنبش سبز" که از قضا در تعامل فعال و مستمر با آن معنی می یابد .

هوشیاری "جنبش سرخ" از قضا در استفاده حداکثر از ظرفیتهای سیاسی واجتماعی "جنبش سبز" می باشد . تحقق این امر از مسیر همراهی با جنبش مذکور در خیابانها می گذرد و نه در جدایی از آن .

رسالت انقلاب در این نقطه هیچ چیز نیست جز سمت و سو دادن به عنصر اجتماعی در خیابان ، رادیکالیزه کردن آن از طریق تثبیت شعارهای خود و در نهایت حفاظت مسلحانه از آن در مقابل اعمال قهر حاکمیتی که دیگر هر گونه مشروعیت خود را در انظار توده ها از دست داده است .

مهم این نیست که مردم در صحنه مچ بند سبز بر دست و روبان سبز بر پیشانی داشته باشند . مهم این است که شعارهایشان سرخ باشد و یا بشود . از قضا شعار سرخ با پرچم سبز ، بسا کارسازتر از شعار سرخ با پرچم سرخ در شرایط کنونی است . اصلا آنجا در خیابان دیگر سرخ و سبز معنا ندارد . قداره بندان مسلح رژیم " جمهوری اسلامی " هستند در آنسو ، و در اینسو ، جنبش رنگارنگی که البته باید آرام آرام و در تمامیت خود به سوی دروازه های " گذار از نظام " هدایت شود . شعارهایش باید از شعارهایی همچون " موسوی ، موسوی رای منو پس بگیر " ! به " برادر شهیدم ، خون تو پس می گیرم " ، از " مرگ بر این دولت مردم فریب " به سمت " مرگ بر دیکتاتور " و تیزتر از آن " مرگ بر خامنه ای " و متکاملترین شکل آن یعنی " مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی " تحول یابد . ابلهانه بودن شعار " رهبر ما ! قاتله ، ولایتش باطله " را می توان بسادگی برای مردم توضیح داد که نمی شود اول یکی را به عنوان رهبر خود در مصرع اول برسمیت شناخت و بعد در مصرع دوم ولایتش را باطل دانست ! بجای آن باید که شعار تیز " خامنه ای قاتله ، حکومتش باطله " را جا انداخت .

گذشته از این شعارهایی چون " توپ تانک بسیجی ، دیگر اثر ندارد " ، " وای به روزی که مسلح شویم " ، " رهبران ، رهبران ، ما رو مسلح کنید " و " مازن و مرد جنگیم ، بجنگ تا بجنگیم " ، اساسا شعارهای تیز جنبش سرخند ، حتی اگر از حلقوم هواداران موسوی بیرون بیایند . خونی که با گلوله پاسداران ارتجاع از تن انسانها برزمین می ریزد سرخ است ، اگر چه بر مچ بندهای سبز جاری گردد .

اما تا آنجا که به صحنه سیاسی و در فراسوی خیابان برمیگردد ، پیش از هر چیز و بیش از هر چیز ، باید که مرزهای میان دو جنبش روشن و شفاف باشند . در اینجا باید که هرکس پرچم خود را در اهتزاز نگه دارد .

تعامل با جنبش سبز آری ولی با پرچم مستقل خود ، با شعارهای ویژه خود و مهمتر از همه با رهبری شناخته شده خود . هر چیز بغیر از این راست روی است ، دنباله روی است . جنبش خودبخودی است . اعلام شکست پیشاپیش است . این تمامی حرف من است .

این را باید بویژه در خارج از کشور ، زبیده فسیلهای رنگارنگ و بریدگان صحنه سیاستی دانست که یا همیشه بدنبال قدرت روان بوده اند و یا پس از یک خواب زمستانی طولانی ، دوان دوان به صحنه آمده اند و با شنیدن بوی کباب نگران تضعیف جنبش و مدعی انقلابیون پیشتاز گردیده اند . تنها از این طریق است که در جریان عمل و در شرایط اعمال سرکوب عریان ، آنجا که ظرفیتهای " جنبش سبز " به انتها می رسد ، انقلاب پرچم می شود ، انفعال حاکم نمی شود و جنبش ادامه می یابد .

مرز دو جنبش ، جدای از شعارها ، شیوه های برخورد با حاکمیت و مسئله هژمونی ، در اهداف آن سمبلیزه می شود . " جنبش سبز " خواهان گذار از " بحران " با هدف حفظ نظام است و " جنبش سرخ " خواهان حل " بحران " از طریق حذف نظام . به همین سادگی ! هر آنچه که در چارچوب اولی بگنجد سبز است و هر آنچه که در چارچوب دوم قرار گیرد سرخ ! مراد من از آن جنبشی که خود را متعلق بدان نمی دانم ، همین اولی است و نه قیام قهرمانانه خیابانهای ایران که خود سالهای سال بدان چشم دوخته و در تحقق آن یکرز نیز تردید روا نداشته بودم . برآستی که مرزی بر بلاهت آدمی متصور نیست !

آری ، اگر مرزها روشن و شفاف نباشند ، آنوقت راه برای هر زاغ و زغنی باز خواهد بود تا در زیر لوای تقویت جنبش ، آنرا به انحراف برد . اگر مرزها مشخص نباشند ، آنگاه بناگاه فرصت طلبان حرفه ای و همدستان قدیمی جلادان حاکم بر ایران را که در اصل جایشان در مقابل دادگاه های صالحه باید باشد ، نه در کنار و حاشیه که در پیشاپیش و در صف اول سهم خواهی از کیک قدرت فرضی خواهید دید . مرز اگر روشن نباشد ، آنوقت رهبر جنبش می شود نخست وزیر دوران قتل عام ها ، سخنگوی جنبش می شود فیلمساز حزب الهی استحال شده ای چون محسن مخملباف ، طنز نویس جنبش می شود لمپنی همچون ابراهیم نبوی ، خبرنگار و تحلیلگر جنبش می شود خبرکشی چون علیرضا نوریزاده و سازماندهندگان جنبش هم می شوند همکاران و همدستان دیروز حاکمیت در شکنجه و کشتار انقلابیون ، همچون فرخ نگهدار و علی کشتگر و مهدی فتاپور و توابعان ردلی همچون هوشنگ اسدی و صف طویلی از بریدگانی که باران جنبش و انقلاب در راه ، یکایکشان را از زیر خاک همچون زالو بیرون کشیده است . همه از یک خانواده ، همه از یک تبار !

ولی اگر مرز مشخص باشد ، آنگاه نه سازش فرضی موسوی با خامنه ای ، توده ها را با احساس پیروزی به خانه ها باز خواهد گردانید و نه تسلیم او کسی را منفعل خواهد کرد . بنابراین بحث اساسی من ، نه نفی "جنبش سبز" که تلاش در راستای ارتقاء آن است . زدودن جنبش از شارلاتانهای رذلی است که آمده اند تا از قبل رنج و خون خلق قهرمان ایران و پیشتازان جان برکفش ، به آب و نانی برسند . افشای بی شرفانی است که در حیات خیل شاهدان ، هنوز تاوان نداده و از راه نرسیده ، ادعای شرف می کنند . حرف بر سر رادیکالیزه کردن جنبش و هدایتش به سمت مرزهای ساختارشکنی در " خیابان " و تمیز داده شدن و شفافیت در " سیاست " است .

نقد من در مقاله " این جنبش ، جنبش من نیست ! " ، متوجه سبزپوشان خیابانهای ایران نیست . متوجه جوانان و نوجوانان دانش آموز و دانشجوی نسل سوم در خارج از کشور هم نیست که اینروزها همگی سیاسی شده و به موج سبز پیوسته اند . هیچ چیز برای من از این زیباتر نبوده و نیست .

نقد بیرحمانه من متوجه آن بیچارگانی است از نسل اول انقلاب که امید و اعتماد از دست رفته شان را امروز به قاتلان دیروز همزمان و همسران خود نثار کرده اند و مسالمت جو شده اند . آنانی که تا دیروز ، پیش از بریدن از مبارزه و انقلاب ، خدای را بنده نبودند و بعضا از موضع بالا حاضر به پایین آمدن از کرسی رهبری هم نبودند ، حالا در خارج از کشور ، با ذلت و خواری و با فراخوان "جمعی از ایرانیان" ! در اینجا و " بعضی از دانشجویان " ! در آنجا ، به میدان می شتابند و شعار " موسوی ، موسوی رای منو پس بگیر " سر می دهند و در عین حال صحبت از انقلاب سبز ! و تقویت جنبش نیز می کنند . آنهایی که در فضای عاری از گلوله و گاز اشک آور و زندان و شکنجه خارج از کشور ابلهانه شعار می دهند " نترسید ، نترسید ، ما همه باهم هستیم " . اینها بیش از آنکه " نفرت انگیز " باشند " رقت انگیز " ند .

بحران انقلابی یا بحران فروپاشی

تمامی عجز و لایه های رفسنجانی در نماز جمعه ۲۶ تیرماه را اگر بفشاریم و تبدیل به یک کلام نمایم ، آن کلمه هیچ چیز نیست جز اقرار او به وجود " بحران " در نظام " جمهوری اسلامی " . نوع برخورد با همین تک واژه و راه حل های ارائه شده برای گذار از آن ، نشاندهنده جایگاه هر فرد و جریان فعال بر روی صفحه مختصات سیاست امروز ایران است . مرز سیاسی میان " جنبش سرخ " با " جنبش سبز " در همینجا ترسیم می گردد . راه حل اولی گذار از بحران با " حذف کل نظام " است و راه حل دومی تا آنجا که به رهبری سیاسی آن برمی گردد ، عبور از بحران با هدف " حذف بخشی از نظام " برای " حفظ کل نظام " است . به این اعتبار " جنبش سبز " در شرایط کنونی ، تا آنجا که به حذف بخش حاکم حتی از طرق لامحاله سیاسی و مسالمت آمیز برمی گردد ، نه در مقابل و نه در عرض " جنبش سرخ " که در طول آن قرار می گیرد . تنظیم اصولی با " جنبش سبز " ، افشاگری مداوم در بالا نسبت به موارد سازش رهبری مذکور با جناح حاکم در عین همکاری بی قید و شرط با پایه های اجتماعی آن در پایین است . در این راستا ، اگر هرگونه این هماتی با رهبری سیاسی " جنبش سبز " راست روی باشد که هست ، اما واگر کردن در همکاری عملی با پایه های اجتماعی آن در داخل ، چپ روی و سکتاریسم خواهد بود .

اما تا آنجا که به پایه های نظری تحلیل از بحران برمی گردد ، این بحران هنوز به مرحله " بحران انقلابی " ارتقاء پیدا نکرده است . بحران کنونی بحرانی است که پیش از آنکه خطر سرنگونی در یک قدمی حاکمیت قرار داشته باشد ، مسئله یک رژیم غلبه بر " بحران فروپاشی " است . انقلابی تلقی کردن بحران کنونی نشاندهنده هل شدگی و ساده انگاری کسانی است که از یک درک واقعی نسبت به جامعه ایران و نیروهای متشکله آن و معادلات بین المللی برخوردار نیستند . نتیجه عملی انقلابی تلقی کردن بحران کنونی این است که به جای تلاش در تعمیق شقه و شکاف در بالا و سازماندهی مستقل در پایین ، شعار سرنگونی بلاواسطه رژیم را نه در پهنه تئوریک که در زمینه عمل مشخص روزمره ، پرچم کرده و آلترناتیو واقعی آنرا هم که مابه ادا واقعی در جامعه نیز داشته باشد ارائه کرد و برای سرنگونی تمامیت رژیم ، همین امروز ، خیز برداشت . برعکس نتیجه عملی تشخیص درست بحران در قالب " بحران فروپاشی " آنست که باید به هر قیمت به شکاف و شقه واقعی در بالا دامن زده و در پایین بهر قیمت به سازماندهی نیروهای متشکله انقلاب دمکراتیک و هدایت جنبش توده ای پرداخت . تا آن مرحله باید بدور از هرگونه توهمی نسبت به حرکت خودبخودی جنبش به سمت سرنگونی نظام ، تلاش کرد تا حد ممکن و در ماکسیم خود در روند تحولات جاری هم در بالا و هم در پایین مداخله کرد ، مداخله کرد ، مداخله کرد .

به هنگامی که این سطور را می‌نوشتیم ، خبر تهاجم وحشیانه نیروهای نظامی عراق به قرارگاه اشرف منتشر گردید . تصاویر وحشیگریهای بی‌مثال نیروهای مزدور عراقی با مسئولیت مستقیم نوری المالکی و با اطلاع کامل دولت ایالات متحده ، بر علیه نیروهای غیر مسلح و حفاظت شده ! مجاهدین که خاطره عملیات همزادانشان در ارتش اسرائیل علیه مردم بی‌دفاع غزه را زنده می‌کند ، به جز جیره خواران رژیم ، از چپ و راست همه را برانگیخته است . آنچه که تا این لحظه اتفاق افتاده است ، تنها بخش کوچکی از آن چیزی است که از ماه‌ها قبل از آن به مثابه فاجعه انسانی یاد می‌شده است . نمی‌خواهم در اینجا وارد چرایی این تهاجم نظامی و ربط آن با تهاجم سیاسی اخیر رهبری مجاهدین در رابطه با پیشنهاد بازگشت مشروط به ایران گردم . فقط اینرا بگویم و بگذرم که نفس این واکنش وحشیانه ، رابطه مستقیمی با کنش موفق رهبری مجاهدین در رابطه با تغییر در استراتژی و تاکتیک منبعت از آن در بیانیه پنجم مرداد مریم رجوی داشته و دولتهای عراق و ایالات متحده را که به هیچ وجه خواهان مداخله آنان در تغییر و تحولات پیش رو نیستند ، آچمز کرده است . اگر ضرورتی بود در آینده بیشتر در این رابطه بحث خواهم کرد .

مسئولیت مستقیم جنایتهای اخیر اما ، بی‌هیچ تردیدی بر عهده دولت جنایتکار آمریکاست . این فاجعه یکبار دیگر نشان می‌دهد که ایالات متحده آمریکا مطلقاً قابل اعتماد نیست و درست به مانند تمام رژیمهای ضد انسانی دیگر همچون رژیمهای اسرائیل و جمهوری اسلامی ، تنها زبان زور را می‌فهمد و لاغیر . در محکومیت این تهاجم سبعمانه به مجاهدین بی‌سلاح ، هیچ تردیدی جایز نیست . برآستی که اینبار خون مجاهدین در اشرف ، با خون شهدای قیام در سراسر ایران پیوند خورده است .

و اما در پایان چند جمله ای را می‌خواهم استثنائاً در رابطه با تقاضای دیده بان وزارت اطلاعات آخوندی که در ارتباط با مقاله قبلم یعنی "این جنبش ، جنبش من نیست" از "آقای نیابتی" خواسته بود تا تمام حرف ! را بزند ، قلمی کنم . "تمام حرف" من با شما و تمام لات و لمپنهای همکارتان در سایتهای رنگارنگ این است که بکارتان ادامه دهید . خواهش می‌کنم ادامه دهید ! خواندن خزنیلات ارزان شما که آسمان و ریسمان را با صد من سریشم به هم میچسباند تا در نهایت کینه و نفرت ضدخلقی و فوق ارتجاعی حاکمیتی مقتدر ! را بسا ابلهانه ، پرروی اپوزیسیون اصلیش سرریز کند ، نه تنها موجب مزاح است بلکه از اتفاق به مثابه سویاب اطمینانی در رابطه با مجاهدین عمل میکند که بخار خشم و ناراحتی نسبت به مواضعشان را می‌توان با مراجعه به مزخرفات هیستریک شمایان خارج ساخت و جلوی انباشته شدن آنرا سد کرد . این را من شخصاً به همه منتقدان مجاهدین پیشنهاد میکنم ! برآستی کسانی که دشمنان ردلی چون شما دارند ، شایسته دوستی و همراهی هستند . اینرا مجاهدین به شما مدیونند !

بیژن نیابتی ، هشتم مرداد ۱۳۸۸